

پاسخ به نقدی بر «ترجمه قرآن بر اساس المیزان»

سید محمد رضا صفوی^۱

مقدمه

نقد ترجمه‌ها را باید از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر به شمار آورد و منتقدان را از زمره آمران به معروف و ناهیان از منکر دانست. چه معروفی فراتر از ارائه صواب حقایق قرآن و چه منکری ناپسندتر از بیان نادرست آیات الهی است؟ لذا بر عهده هر مسلمان توانایی است که چون بنگرد آیتی از قرآن کریم ناصواب ارائه شده و لغزشی در تفسیر یا ترجمه قرآن رخ نموده، آن را به گونه‌ای یادآور شود: «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ».

اگر غالب ترجمه‌های امروز را از جهات مختلفی متین تر و رساتر از ترجمه‌های پیشین بدانیم، بی تردید منتقدان در این امر مبارک سهمی بسزا دارند. در حال حاضر هر کس برای ترجمه قرآن، قلم به دست می‌گیرد، انبوهی از مقالات و نوشته‌هایی که در نقد ترجمه‌هاست، با خود دارد تا مبادا به لغزشی گرفتار آید که منتقدان تیزبین یادآور شده‌اند که لغزش دوباره را عذری نیست.

امروز نقدهای ترجمه‌ها به عنوان یک پیشنهاد برای مترجمان مطرح است و باید چنین باشد؛ لذا نقد یک ترجمه تنها لغزش ترجمه‌ای خاص را گوشزد نمی‌کند، بلکه بسیاری از مترجمان آینده را از افتادن به خطاهای گذشتگان باز می‌دارد. این است که از نقد جناب آقای حامد معرفت، قرآن‌پژوه و کارشناس ارشد مرکز تخصصی تفسیر و علوم قرآن حوزه علمیه، با عنوان «معرفی و نقد ترجمه قرآن کریم بر اساس المیزان» قدردانی می‌شود؛ به ویژه که نقدی منصفانه و عالمانه است و از نوع مطالب بیان شده آشکار می‌شود هدف منتقد محترم بیش از هر چیز زدودن لغزش و ارتقای ترجمه قرآن کریم است. روشن بینی

آن بزرگوار از نوشته‌های ایشان آشکار است و با راقم این سطور جهات مشترک فراوانی در امر ترجمه قرآن دارند. اموری که اینجانب در ترجمه قرآن بر آن اصرار داشته‌ام و جزو مبانی کار خویش می‌دانسته‌ام، مورد تأیید آن بزرگوار نیز قرار گرفته است؛ نظیر ضرورت پیوستگی ترجمه، پیراسته بودن آن از علامت‌هایی مانند کروش و پراتز و مانند اینها و مفهوم بودن ترجمه برای عامه مردم و ...

نگاه ایشان به نقاط مثبت ترجمه و یادآوری آنها از انصاف و هدف سازنده منتقد حکایت می‌کند. امید است خداوند ایشان را از مدافعان کلامش به شمار آورد و از جمله کسانی محسوب دارد که فرمود: «وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴)؛ و ما را توفیق دهد که از جمله کسانی بشویم که فرمود: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر: ۱۸).

نوشتار یادشده پس از مقدمه و معرفی ترجمه و مترجم آن، به نقاط مثبت ترجمه پرداخته، سپس نقاط ضعف ترجمه را در دو فصل عنوان نموده است: فصلی را به میزان صحت و استواری ترجمه اختصاص داده است و فصل دیگر را به میزان تطبیق ترجمه با «المیزان».

در بررسی نقد، پا به پای منتقد پیش می‌رویم و در هر کجا، چنانچه نظری به مطالب ایشان داشته باشیم و از ترجمه خود دفاعی را لازم بدانیم، یادآور می‌شویم.

منتقد محترم در مقدمه نقد، به این اثر لقب «ترجمه تفسیری» داده‌اند.

۱. عضو هیئت علمی مرکز فرهنگ و معارف قرآن.

تعریف ترجمه و تفاوت ترجمه و تفسیر از دیدگاه پژوهشگر تعیین کننده عنوان و لقب ترجمه است؛ لذا هر پژوهشگری را رسد که ترجمه ای را تفسیری یا تحت اللفظی یا وفادار و منطبق یا ... بنامد. منتقد محترم، «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» را ترجمه ای تفسیری به شمار آورده اند.

به نظر راقم، ترجمه آن گاه حقیقتاً ترجمه است که همه معانی مندرج در زبان مبدأ را که الفاظ و جملات به اضافه قراین پیوسته درونی گویای آنهاست، بی هیچ کاستی در قالب زبان مقصد ارائه کند، چنین ترجمه ای بایسته نام ترجمه وفادار و منطبق است و ترجمه تفسیری به حساب نمی آید و تمایز تفسیر از ترجمه در استفاده از قراین بیرونی و ناپیوسته است؛ یعنی در تفسیر علاوه بر اتکا به قراین پیوسته درونی، به قراین بیرونی و ناپیوسته نیز اتکا می شود. بر این اساس، اگر تقدیر کلمه یا جمله ای که الفاظ و ترکیب خاص متن و قراین پیوسته گویای آن است، در ترجمه باز گردان شود آن را ترجمه وفادار و منطبق به شمار می آوریم، نه ترجمه ای تفسیری.

«ترجمه قرآن بر اساس المیزان» اینگونه شکل گرفته است؛ از این رو آن گاه که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به شهادت سیاق بیان کرده اند که مقصود از «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» استعانت در عبادت است، یعنی تقدیر آیه چنین است: «نَسْتَعِينُكَ عَلَى عِبَادَتِكَ» انعکاس این تقدیر ترجمه است، نه تفسیر؛ و آن گاه که ایشان بیان کرده اند مراد از «العالمین» در سوره حمد به قرینه «مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ» انسان ها هستند، نه همه هستی، باید اذعان کرد ترجمه آن به «جهانیان» و نه «جهان ها» ترجمه ای منطبق است، نه ترجمه تفسیری؛ و اگر آن بزرگوار گفته اند مراد از «الغیب» در «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره: ۳)، خداوند است، به این دلیل که در آیات نخستین سوره، اصل معاد (وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) و اصل نبوت (وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ) مطرح است و ارکان عملی اسلام، یعنی نماز و زکات (وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) مطرح شده است و در این میان اشاره به اصل توحید خالی است، باید مطمئن شد مراد از «الغیب» خداوند است.

لذا باز گردان «الغیب» به خداوند، ترجمه به حساب می آید نه تفسیر. بله می توان گفت ترجمه «الغیب» به «خداوند» ترجمه تحت اللفظی نیست. خلاصه اینکه بیان مراد با توجه به قراین پیوسته درونی را نباید تفسیر نامید؛ هر چند ترجمه تحت اللفظی نیز نامیده نشود؛ و چون تضمین مورد قبول علامه است و در آیه

۲ سوره نساء (وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ) بیان کرده اند که در «لَا تَأْكُلُوا» به قرینه «الی» تضمین صورت گرفته است، طبعاً باز گرداندن آیه به: «اموال یتیمان را با ضمیمه کردن آنها به اموال خود نخورید» یا «اموال یتیمان را در حالی که آنها را به اموال خودتان ضمیمه می کنید، نخورید»، ترجمه است نه تفسیر.

در آیه ۱۸ سوره حج می خوانیم: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ ... وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ». از جمله «يَسْجُدُ لَهُ ... كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ» معلوم می شود آن گروه که عذاب بر آنان تثبیت شده، کسانی اند که از سجده به درگاه خدا امتناع کرده اند؛ پس اگر در ترجمه آورده شود: «بسیاری از مردم به درگاه خدا سجده می کنند و بسیاری از آنان از سجده به درگاه او خودداری می کنند، در نتیجه عذاب بر آنان تثبیت می شود»، جمله «بسیاری از آنان از سجده به درگاه خدا خودداری می کنند»، مفاد آیه است و از خود آیه استفاده می شود و این به نظر ما ترجمه آیه است نه تفسیر.

چنانچه در فرصت این نوشتار بود، مثال های بی شماری از این قبیل یاد می شد تا خوانندگان نیز به این باور برسند که «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» ترجمه ای وفادار و منطبق است نه ترجمه تفسیری و اگر اصرار بر لقب و عنوانی خاص باشد که آن را از دیگر ترجمه ها متمایز سازد، عنوان «ترجمه باز یا مبسوط» عنوان مناسبی است.

در این خصوص یادآوری دو نکته ضروری می نماید: یکم، از آن روی که مبنای ترجمه، تفسیر گرانسنگ المیزان است، طبعاً استظهار المیزان در اینکه مفاد آیات چیست ملاک بوده است. بسا علامه طباطبایی دلایل و قراین معنای منتخب را یاد کرده اند و آن را به الفاظ و چینش و سیاق و نحوه ارتباط آیه با آیات قبل و بعد مستند کرده اند و بسا به قراین بیرون از آیه، یعنی دیگر آیات استناد کرده اند، در صورت اول آنچه را بیان کرده اند، به زبان ترجمه منعکس شده است و در صورت دوم، اگر فهم معنای آیه در حدی که از ترجمه انتظار می رود، وابسته به بیان مطالب بیرون از آیه باشد، در پراختز ارائه می شود و الا آورده نمی شود.

دوم، اگر علامه معنایی برای آیه یاد کرده باشد، ولی معلوم نباشد آن را از خود آیه و قراین پیوسته استخراج کرده یا از قراین

کرده اند، مواردی را که گمان می‌کنم حاوی ظرافت هاست و کمتر به آن توجه می‌شود، در دو بخش به اختصار یاد آور شوم: بخش اول موارد کلی و بخش دوم موارد جزئی.

بخش اول

۱. انتظار مخاطبان ترجمه قرآن، دریافت حداقلی مطالب و مفاهیم قرآن است؛ ولی ترجمه‌های موجود به رغم اینکه بسیاری از آنها ترجمه‌هایی دقیق‌اند و ظرافت‌های بسیاری در آنها اعمال شده است، به شهادت خوانندگان این انتظار را برآورده نساخته‌اند. مترجمان غالباً از سر احتیاط و امانتداری به ترجمه تحت‌اللفظی آیات بسنده می‌کردند و امروز همان به صورت نثر معیار پرداخته می‌شود، و طبع این نوع ترجمه‌ها به گونه‌ای نیست که هدف از ترجمه را تأمین کند و انتظار بجای مخاطبان را پاسخ دهد.

اینجانب با اعتراف به اینکه بسیاری از مترجمان را توانا تر از خود می‌دانستم و اکنون نیز می‌دانم، به ترجمه‌ای دیگر اقدام کردم و از انگیزه‌های اساسی، آن بود که هدف ترجمه تأمین شود و انتظار مخاطبان برآورده گردد؛ و براساس گزارش‌های بی‌شمار از قشرهای گوناگون و به شهادت عام و خاص این ترجمه، یعنی «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» در حد قابل قبولی به این هدف رسیده است؛ هر چند باید اذعان کرد تا رسیدن به هدف نهایی، فاصله‌ای هست.

نویسنده بر این باور است که در ارائه ترجمه قرآن آن‌گاه امانتداری شده و احتیاط به عمل آمده است که تمام مطالبی که می‌توان از آیات شریفه با توجه به ساختار صرفی و نحوی کلمات و نوع چینش واژه‌ها و با توجه به قراین پیوسته درونی استفاده کرد، در ترجمه منعکس شود؛ لذا همان‌گونه که افزودن به مطالب قرآنی بدون قرینه‌ای روشن روا نیست، کاستن از معانی و منعکس نکردن تمام مطالب نیز نارواست.

۲. فعل مضارع مجزوم در جواب طلب

در قرآن کریم، موارد بسیاری است که فعل مضارع به دلیل اینکه در جواب طلب قرار گرفته، مجزوم شده است. اهل ادب گفته‌اند جزم مضارع در این صورت، به شرط مقدر است. اگر گفته شود: «اجتهد تنجح»؛ یعنی «اجتهد آن تجتهد تنجح»، و مفاد جمله چنین می‌شود: تلاش کن؛ اگر تلاش کنی، موفق می‌شوی. متکلم با عبارت فوق نوید پیروزی و موفقیت می‌دهد؛ به خلاف اینکه جمله یادشده را اینگونه معنا کنیم: تلاش کن تا پیروز شوی. در این جمله، وعد و نوید پیروزی نیست، بلکه می‌نماید که متکلم از مخاطب می‌خواهد کوشش و تلاش‌اش را تا زمانی که موفق گردد، ادامه دهد و این دو معنای

بیرونی بهره‌گرفته است، در این صورت، اصل را بر آن قرار داده‌ایم که ایشان معنا را از خود آیه استفاده کرده‌اند و مانند صورت اول نگاشته‌ایم؛ مگر اینکه به گونه‌ای خلاف آن ثابت شود که صورت دوم را برگزیده‌ایم.

البته در همه موارد، این اصل کلی حاکم است که «الانسان محل النسیان»؛ لذا محتمل است در مواردی غفلت شده و معنایی که از بیرون آیه استفاده شده است، داخل پرائتر نیامده باشد؛ ولی به هر حال معنایی است که علامه برای آیه یاد کرده‌اند.

منتقد محترم در عنوان نقاط قوت ترجمه در بند ۲ ذیل عنوان «پرهیز از ابراز نظرهای شخصی» تأیید کرده‌اند: مترجم از خود چیزی نیفزوده است و اگر ضرورت به افزودن کلمه یا جمله‌ای بوده، آن را در کروش قرار داده است.

سپس اضافه می‌کنند: «هر چند در برخی موارد از این قانون پیروی نکرده است که بیان خواهد شد».

پاسخ: مواردی که منتقد محترم از آنها با عنوان عدم تطابق با المیزان یاد کرده‌اند، در جای خود به تفصیل خواهد آمد و بیان خواهد شد که تماماً از المیزان گرفته شده است.

منتقد محترم در عنوان «نقاط قوت این ترجمه» در بند ششم (بازبینی پیش از چاپ) از آقایان محمدرضا انصاری محلاتی و محمود فقیهی نام برده‌اند که به حق است.

و از آن روی که نظارت رسمی ترجمه را جناب آقای علی محمد یزدی از اعضای هیئت علمی مرکز فرهنگ و معارف قرآن بر عهده گرفتند و نکات بسیاری را یادآور شدند که تأثیر بسزایی در رفع اشکالات داشت، بر خود لازم دیدم بدین وسیله از آن بزرگوار نیز یاد شود؛ چنان که در پی نوشت نیز از ایشان قدردانی شده است.

منتقد محترم در عنوان مذکور، در بند هفتم (دقت‌ها و ظرافت‌های ترجمه‌ای) مواردی را یاد کرده‌اند که محل لغزش مترجمان است و فرموده‌اند: خوشبختانه این ترجمه تقریباً در همه موارد فوق، موفق بوده است. سپس نمونه‌هایی آورده‌اند.

از اینکه منتقد محترم ما، به نقاط قوت به طور عام و به خصوص دقت‌های ترجمه‌ای اشاره کرده‌اند و منصفانه به موفقیت ترجمه در این خصوص تصریح کرده‌اند، تشکر می‌کنم و فرصت را غنیمت شمرده، به پیوست آنچه آن بزرگوار بیان

متفاوت است؛ در حالی که معنای نخست مقتضای قواعد نحوی و ادبیات عرب است. در این خصوص به یک نمونه از ده‌ها نمونه اکتفا می‌شود:

آیه «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (حج: ۲۷) را باید چنین ترجمه کرد: در میان مردم بانگ برآور تا برای مراسم حج حضور یابند؛ در این صورت آنان پیاده و سوار بر شترانی لاغر میان که از هر راه دوری فرامی‌رسند، نزد تو می‌آیند.

جمله «در این صورت آنان پیاده و سوار... نزد تو می‌آیند»، به مقتضای مجزوم بودن فعل مضارع «يَأْتُوكَ» است و ترجمه آن به اینکه: «در میان مردم برای حج بانگ برآور تا پیاده و سوار... نزد تو آیند»، ترجمه‌ای است که مفاد جزم در «يَأْتُوكَ» را منعکس نکرده است و به ریزش اطلاعات تن داده است و ترجمه مطابق آیه، یعنی «اعلام کن می‌آیند»، حاوی این نکته است که خداوند آمدن مردم به حج و رسیدن آنان را به حضور ابراهیم وعده می‌دهد؛ ولی ترجمه دوم، گویای این نکته نیست.

۳. در آیات قرآن بسیار است که خداوند فعلی را به خود و پیامبرش اسناد می‌دهد؛ مانند «وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (توبه: ۲۹) و «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» (توبه: ۳) و «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (احزاب: ۲۲).

ترجمه‌های متعارف، در بازگردان جمله‌های یادشده چنین می‌نگارد: «و حرام نمی‌دانند آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده‌اند»؛ «قطعاً خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند»؛ «این همان است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده‌اند».

به نظر می‌رسد ترجمه‌های فوق، ایرادی ندارند؛ در حالی که رویه قرآن بر آن است که خدا و پیامبر را با ضمیر مثنی یا فعلی که داری ضمیر مثناست، بیان نکند و پیامبر (ص) نیز به کسی که مردمی را موعظه می‌کرد و در بیان نصایح خویش می‌گفت: «من يقطع الله ورسوله فقد رشد و من يعصهما فقد غوى»، فرمود: «بئس الخطيب انت قل و من يعص الله ورسوله فقد غوى»؛ یعنی خدا و پیامبر را با ضمیر مثنی مانند «هما» در «يعصهما» بیان مکن. همان اتفاقی که در ترجمه‌های یادشده و نظایر آن-که بسیار است- رخ داده است و راقم تا آنجا که اطلاع دارد، تنها در «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» این رویه قرآنی رعایت شده است و آیات فوق بدین صورت آمده است: «آنچه را خدا حرام کرده و پیامبرش تحریم نموده است، بر خود حرام نمی‌دانند»؛ «خدا پیمان مشرکان را ملغی کرده و پیامبرش نیز چنین کرده است»؛ «این وعده‌ای است که خدا به ما داده و این است وعده‌ای که رسول خدا به ما داده است».

بخش دوم، نمونه‌هایی جزئی

۱. واژه «سیما» به شهادت اهل لغت به معنای نشانه است؛ ولی بسیاری از مترجمان آن را به چهره یا سیما که آن هم در فارسی به معنای چهره است، معنا کرده‌اند و اندک‌اند مترجمانی که این واژه را در معنای درست آن، یعنی علامت به کار برده باشند؛ و در میان کسانی که آن را به علامت بازگردانده‌اند اندک‌اند که آن را مفرد معنا کرده باشند؛ ولی در «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» هر دو جهت، یعنی مفرد بودن کلمه و به معنای نشانه بودنش، ملاحظه شده است.

۲. ترجمه‌های مشهور آیه ۳۱ سوره نساء را به گونه‌ای ترجمه کرده‌اند که گویا عبارت «ما تنهون عنه» صفت برای «کبائر» است: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»: اگر از گناهان بزرگی که از آن باز داشته شده‌اید، دوری‌گزینید...

مفهوم ترجمه فوق، این است که در میان گناهان بزرگ، گناهیانی است که مردم از آن نهی نشده‌اند؛ در حالی که عبارت «ما تنهون عنه» مضاف الیه «کبائر» است و مفاد آیه، چنین می‌شود: «اگر از کبیره‌های آنچه از آن باز داشته می‌شوید، دوری‌گزینید».

تنها در «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» و اندکی از ترجمه‌های غیر مشهور به نکته فوق توجه کرده، مفاد آیه را درست منعکس کرده‌اند.

۳. تمام ترجمه‌های مشهور، عبارت «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةِ يَوْصِي بِهَا أَوْ دِينَ» در آیه ۱۰ سوره نساء را با اندک تفاوتی در تعبیر، اینگونه معنا کرده‌اند: [این سهام] پس از انجام وصیتی است که کرده و پرداخت و امی است که داشته.

در حالی که آیه شریفه، سخنی از «انجام وصیت» یا «پرداخت دین» ندارد و اگر بر آن شویم که به مفاد ترجمه عمل کنیم، باید نخست وصیت‌های متوفای انجام گیرد؛ مثلاً اگر وصیت کرده که ده سال برای او حج گزارده شود، باید ده سال ورثه را از میراث محروم کنیم و پس از ده سال، حق الارث را در اختیار آنان قرار دهیم؛ ولی بر اساس مضمون آیه که کلمه «انجام» و «پرداخت» در آن نیست، به محض فوت مورث،

نقاط ضعف این ترجمه

منتقد محترم، این بخش را که بخش اصلی مقاله است، در دو فصل نگاه داشته اند: فصل اول را به بررسی صحت و استحکام ترجمه و بخش دوم را به انطباق ترجمه با المیزان اختصاص داده اند.

فصل اول را در پنج عنوان پی گرفته، برای هر عنوان نمونه هایی یاد کرده اند:

۱. طولانی بودن ترجمه

در این عنوان، دوازده ترجمه قرآن به لحاظ تعداد کلمات با یکدیگر مقایسه شده، ترجمه قرآن بر اساس المیزان بعد از ترجمه فیض و ترجمه نویری، رتبه سوم طولانی ترین ترجمه را به خود اختصاص داده است.

بررسی

برابری و عدم برابری ترجمه با متن و مقدار افزایش یا کاستی آن در قیاس با متن، خود به خود نه امتیاز تلقی می شود، نه می توان آن را نقطه ضعف به شمار آورد. آنچه در این خصوص مهم است و ما بر آن اصرار داریم، این است که ترجمه تا آنجا که ممکن است و حال و هوای ترجمه آن را اقتضا می کند، باید تمام مطالب متن را منعکس کند و به ریزش اطلاعات نینجامد و در خصوص قرآن کریم دلایل ذیل، مترجم را ناگزیر می کند تعداد کلماتش از متن فراتر رود:

یکم، لغت و ادبیات عرب، به اذعان زبان دانان و لغت شناسان سرآمد زبان ها و ادبیات آن از پیشرفته ترین ادبیات، بلکه پیشرفته ترین قواعد ادبی را داراست. واژه های آن از چنان گستردگی برخوردار است که آدمی را به حیرت می آورد. گستره واژه ها زمینه بلاغت و فصاحت کم نظیری در آن فراهم می آورد؛ از این رو می تواند مطالب بسیاری را در جمله و جملات کوتاه، در خود جای دهد و طبعاً ترجمه متنی عربی به زبان دیگر که همسان آن نیست، طولانی تر خواهد بود؛ به ویژه که خداوند تمام ظرفیت موجود در زبان عرب را در ارائه حقایق به کار برده است و از تمام ظرافت های آن بهره گرفته، متن قرآن را به بشر ارزانی داشته است. ترجمه چنین متنی به طور طبیعی می طلبد بسی طولانی تر از متن گردد، و گرنه باید اذعان کرد مطالبی منعکس نکرده است.

بسیار یک تقدیم و تأخیر در کلمات حاوی معنای یک جمله باشد؛ گاهی تنها حرکت یک کلمه گویای معنای یک جمله است. در ترجمه فارسی «زید قائم» می نویسیم: «زید ایستاده است». معادل کلمه «است»، اعراب خاص جمله مذکور است و در ترجمه «رأیت رجلاً»، می نویسیم: مردی را دیدم. در این

می توان سهم الارث وارثان را در اختیار آنان نهاد؛ البته سهم الارث آنها پس از کسر مقدار وصیت و دین است؛ در حقیقت جمله «مَنْ بَعْدَ وَصِيَّةٍ ...» بیانگر متعلق سهام است؛ یعنی سهم های بیان شده در آیه به مقداری که مورد وصیت و دین است، تعلق نمی گیرد. تنها در «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» و معدودی از ترجمه ها این لغزش مشاهده نمی شود.

۴. در غالب قریب به اتفاق ترجمه ها، حرف «لا» در عبارت «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (انعام: ۵۹)، «لا»ی نفی جنس یا شبیه «لَيْسَ» دانسته شده و عبارت بدین صورت ترجمه شده است: «و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت شده] است؛ در حالی که حرف «لا» در عبارت یاد شده زایده و کلمات «رطب» و «یابس» عطف بر «وَرَقَةً» و فاعل «مَا تَسْقُطُ» به شمار می آید؛ از این رو ترجمه صحیح که مقتضای مکسور بودن «رطب» و «یابس» و عطف آن بر «ورقة» است، چنین می شود: «هیچ تر و خشکی فرو نمی افتد، مگر اینکه خدا آن را می داند و مگر اینکه در کتابی مبین ثبت می شود».

تنها در «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» و معدودی از ترجمه های کهن به نکته یاد شده توجه گشته است و ترجمه دقیق آیه منعکس شده است.

۵. در غالب قریب به اتفاق ترجمه ها، واژه های «مَعَزٌ» «أَبِلٌ» و «ضَانٌ» و مانند اینها، مفرد معنا شده؛ در حالی که به تصریح اهل لغت اینها جمع هستند. تنها در این ترجمه و ترجمه نسفی، همه موارد یاد شده دقیق و مطابق معنا شده است. دهلوی نیز در آیه «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (غاشیه: ۱۷) «أَبِلٌ» را به شتران، ترجمه کرده است.

۶. در غالب قریب به اتفاق ترجمه ها، کلمه «اذ» در «وَاللَّيْلِ إِذَا دُبِّرَ» (مدثر: ۳۳)، «اذا» معنا شده است؛ ولی در «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» «اذ»، در معنای ظرف زمان ماضی به کار رفته است.

از این قبیل بسیار است و بیان همه آنها، فرصتی دیگر می طلبد.

ترجمه کلمه «را» معادل اعراب خاص «رجلاً» است و حرف «ی» در «مردی»، نکره بوده، «رجلاً» را می‌نماید. در ترجمه «اجتهد تنجح» نیز اگر بخواهیم همه معنا را منعکس کنیم، باید بنویسیم: تلاش کن. اگر تلاش کنی، موفق می‌شوی.

و ترجمه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» می‌نویسیم: «تنها تو را می‌پرستیم». در این ترجمه اعراب خاص «إِيَّاكَ» اقتضا می‌کند کلمه «را» آورده شود و تقدیم «إِيَّاكَ» بر «نعبد»، می‌طلبد واژه «تنها» آورده شود و اگر «نعبد» را علاوه بر «می‌پرستیم»، حاوی معنای بندگی نیز بدانیم - که بعید نمی‌نماید - ترجمه آن چنین می‌شود: «تنها تو را می‌پرستیم و بندگی می‌کنیم».

دوم، قرآن به اذعان قرآن پژوهان، در کمال ایجاز است. ترجمه چنین متنی - اگر هدف، رساندن مفاهیم آیات با توجه به مخاطب عام در نظر باشد - طبعاً می‌طلبد ایجازها باز شود و ترجمه بسی گسترده‌تر از متن گردد.

«اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا» (بقره: ۶۰). بی‌گمان در این بخش از آیه، جمله‌ای مقدر است؛ یعنی «فَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ». از این قبیل موارد بسیار است و بسا منعکس نکردن این محذوفات که متن گویای آن است، به هدف ترجمه ضربه بزند.

در آیات بسیاری، تضمین و مانند آن صورت گرفته است در ترجمه رسای این گونه آیات ناگزیر باید جمله یا جملاتی افزوده شود؛ مثلاً در جمله «وَنَصَرْنَا مِنْ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» (انبیاء: ۷۷)، حرف «من» گویای آن است که در «نصرنا» معنای «انجینا» نیز اشراب شده است. طبعاً باید در ترجمه هر دو معنا منعکس شود تا امانت به رمت پرداخته شود. در ترجمه «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» (بقره: ۲۲۰) نیز در فعل «يعلم» به قرینه «من»، فعلی که معنای متمایز کردن را برساند، اشراب شده است؛ لذا در ترجمه کامل آیه باید نوشت: «خداوند فسادگر و اصلاحگر را می‌شناسد و آن دورا از هم متمایز می‌سازد».

نباید تصور شود که همان‌گونه که قرآن حقایق را به ایجاز و اختصار بیان کرده است، ترجمه برابر نیز باید چنین باشد؛ زیرا از اهداف قرآن در ارائه چنین متنی، اثبات الهی بودن قرآن و اعجاز بیانی آن است و هیچ ترجمه‌ای نمی‌تواند معجزه باشد و هیچ مترجمی نیز در صدد این نیست که ترجمه‌ای معجزه‌آسا بیاورد - که نمی‌تواند.

به نظر می‌رسد آنچه مترجم باید بدان پایبند باشد آیاتی نظیر «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» (آل عمران: ۱۳۸)، «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» (قمر: ۱۷) و «وَقُرْآنٍ مُبِينٍ» (حجر: ۲۱) است؛ لذا باید

ترجمه‌ای بنگارد که فهم آن برای عموم آشکار و آسان باشد و چنین ترجمه‌ای از فن ایجاز و اختصار کمتر بهره می‌گیرد و حقایق را آشکار و روشن بیان می‌کند؛ این است که ترجمه بسی طولانی‌تر از متن می‌گردد.

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود طولانی بودن «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» اگر هدف ترجمه را تأمین کرده باشد - که ما گمان می‌کنیم گامی به سوی این هدف برداشته - نه تنها ضعف ترجمه نیست که باید آن را از محسنات اش به شمار آورد.

۲. عطف‌های مکرر

منتقد محترم، ذیل این عنوان بیان کرده‌اند: آیات در ترجمه تفسیری، نباید به شیوه تحت اللفظی ترجمه شوند و نکات تفسیری در جمله‌ای دیگر به آن عطف شوند. آن‌گاه پنج نمونه از این قبیل رایاد کرده‌اند و برای هر یک پیشنهاد اصلاحی داده‌اند.

بررسی

در آغاز این نوشتار یادآور شدیم که «ترجمه قرآن بر اساس المیزان»، ترجمه تفسیری به حساب نمی‌آید؛ لذا نمی‌توان انتظار داشت بایدها و نبایدهای اینگونه ترجمه‌ها در آن لحاظ گردد؛ لذا این قاعده که باید به رساندن محتوای آیه کفایت کرد، در این ترجمه جایگاهی ندارد.

اما نمونه‌ها: بررسی همه مثال‌ها به طول می‌انجامد و از حوصله این نوشتار خارج است. تنها نمونه پنجم را که گویا در نقد، عنایت بیشتری بدان شده است، مورد مطالعه قرار می‌دهیم. منتقد محترم پس از نقل آیه ۲۹ سوره فرقان و ترجمه آن: «لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا»: بی‌گمان او مرا از این قرآن که یادآور خداست، پس از آنکه به من رسید، دور ساخته و به بی‌راهه کشانید. آری شیطان انسانی را که به او دل بسته، یاری نمی‌کند»، نوشته‌اند: «در ترجمه برای واژه «أَضَلَّنِي» دو جمله آمده است: «دور ساختن» که تفسیر است و «به بیراهه کشاندن» که ترجمه است».

پاسخ

به نظر ما هر دو کلمه، یعنی «دور ساخته» و «به بیراهه کشانید» ترجمه است. توضیح اینکه اهل ادب گفته‌اند: حرف «عن» برای مجاوزه است، و ضمن مثال معروف «رمیت السهم

۳. ضابطه مند نبودن استفاده از گروه

منتقد محترم ذیل این عنوان، آیه ۴۳ سوره ذاریات را همراه ترجمه ذکر کرده اند: «وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ». ترجمه: «و در ماجرای قوم ثمود نیز نشانه ای بر ربوبیت بی همتای ماست، آن گاه که [آن شتر را پی کردند پس] به آنان گفته شد تا چندی از نعمت های دنیا بهره ببرند و در این مهلت چند روزه به خود آید و به فرمان خدا گردن نهید».

قسمت های مشخص شده، توضیحات تفسیری اند، ولی مشخص نیست چرا فقط «پی کردن شتر» داخل گروه قرار گرفته است.

پاسخ

ضابطه ما - چنانکه پیش تر نیز بیان شد - این است که آنچه از مفاد آیات به قراین پیوسته درونی به دست می آید، ترجمه است و آنچه از قراین بیرونی معلوم می شود، تفسیر و آنچه در ترجمه فوق آمده و به حساب تفسیر گذاشته شده است، همه از قراین پیوسته و درونی معلوم می شود؛ لذا هیچ نیازی به گروه و پراتنژ ندارد؛ بر خلاف جمله «آن شتر را پی کردند» که از دیگر آیات به دست می آید و می باید از بقیه موارد متمایز گردد. توضیح اینکه: چون «فی ثمود» عطف بر آیه ۳۷ سوره «وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً...» است، معلوم می شود مراد از «فی ثمود» این معناست که خداوند در قوم ثمود نیز آیه مقرر داشته است؛ پس کلمه «نشانه ای» در ترجمه، باز شده عطف مذکور است و از خود قرآن استفاده می شود. علامه طباطبایی - که ترجمه بر اساس دیدگاه های ایشان است - می نویسد: «فِي ثَمُودَ...»، عطف علی ما تقدمه ای و فی ثمود ایضاً آیه.

و ذیل آیه ۳۷ می نویسد: «وَتَرَكْنَا فِيهَا... آيَةً دَالَّةً عَلَىٰ رَبوبیتنا و بطلان الشرك؛ لذا عبارت «بر ربوبیت بی همتای ماست» نیز از آیه شریفه به کمک عطف آن بر آیه ۳۷ و بر اساس نظر علامه به روشنی معلوم می شود.

«ثمود» نیز به دلیل اینکه غیر منصرف است، علم است برای فرد یا مردمی خاص، و از آن روی که ضمائر جمع به آن برگشته است، معلوم می شود علم برای مردمی خاص است؛ پس واژه «قوم» نیز از خود کلمه به دست می آید. علاوه بر این اهل لغت نیز گفته اند و ثمود قبيلة من العرب الاول (لسان العرب).

از عبارت «إِذْ قِيلَ لَهُمْ...»، معلوم می شود نشانه در خود ثمودیان نبوده است، بلکه در داستانی که برای آنها پیش آمد و

۲. با توجه به قید «من یظن به آن ينصر» در ترجمه آیه عبارت «کسی که به او دل ببندد» آورده شده است.

۳. علامه طباطبایی؛ المیزان؛ ج ۱۵، ص ۲۰۴ و ج ۱۳، ص ۷۰.

عن القوس» بیان داشته اند کلمه «عن» در جمله مذکور می رساند تیر از کمان با پرتاب دور شد. در آیه مورد بحث نیز دور شدن، از کلمه «عن» به دست می آید و به بیراهه کشاندن، از واژه «اضلنی».

سپس ادامه می دهند: «اما برای واژه «خذولاً» به ذکر تفسیر بسنده شده است؛ چرا که ترجمه «خذولاً» تنها گذاردن است و «یاری کردن» تفسیر آن است. (ر. ک به: بهاء الدین خرمشاهی، واژه نامه قرآنی».

پاسخ: خذلان مصدر «خذولاً»، به تصریح اهل لغت به معنای ترك یاری است. فیومی در المصباح المنیر می نویسد: «خَذَلْتَهُ وَ خَذَلْتُ عَنْهُ مِنْ بَابِ قَتْلِ وَ الْأَسْمِ الْخَذْلَانِ: إِذَا تَرَكَتَ نَصْرَتَهُ وَ اعَانَتَهُ وَ تَأَخَّرْتَ عَنْهُ».

ابن منظور در لسان العرب آورده است: «الْخَذَالُ: ضِدُّ النَّاصِرِ. خَذَلَهُ وَ خَذَلَ عَنْهُ يَخْذِلُهُ خَذْلًا وَ خَذَلَانًا: تَرَكَ نَصْرَتَهُ وَ عَوْنَهُ».

راغب در مفرداتش می نویسد: «الْخَذْلَانُ: تَرَكَ مِنْ يَظُنُّ بِهِ أَنْ يَنْصُرَ نَصْرَتَهُ وَ لِذَلِكَ قِيلَ خَذَلْتُ الْوَحْشِيَّةَ وَ كَدَاهَا». ابن فارس در مقاییس اللغه می گوید: «خَذَلَ: أَصْلٌ وَاحِدٌ يَدُلُّ عَلَىٰ تَرَكَ الشَّيْءِ وَ الْقَعُودِ عَنْهُ فَالْخَذْلَانُ: تَرَكَ الْمَعُونَةَ».

علاوه بر اینها، چون این ترجمه بر اساس المیزان است، طبعاً آنچه علامه طباطبایی در معنای لغت آورده اند، باید ملاک کار باشد، و ایشان در این باره می نویسند: «وَ الْخَذْلَانُ بِضَمِّ الْخَاءِ: تَرَكَ مِنْ يَظُنُّ بِهِ أَنْ يَنْصُرَ نَصْرَتَهُ».

آیه ۱۶۰ آل عمران نیز مؤید معنای یاد شده است: «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذِلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ».

گلاویه این است که چرا منتقد محترم در بیان معنای واژه به «واژه نامه قرآنی» جناب آقای دکتر بهاء الدین خرمشاهی استناد کرده اند؛ در حالی که ایشان هر چند استادی گرانمایه اند و پژوهش های قرآنی درخور و قابل استفاده ای به جامعه قرآنی تقدیم کرده اند، ولی واژه نامه ایشان به رغم اینکه کتابی ارزشمند است، نمی تواند منبعی برای ترجمه و تفسیر واژه های قرآنی به ویژه در یک کار تحقیقی و تخصصی به شمار آید.

ماجرایی که بر آنها گذشت، نشانه‌ای بوده است؛ لذا عبارت «در ماجرای ...» از خود آیه استفاده می‌شود.

عبارت «حَتَّى حِينَ» به خوبی نشان می‌دهد ظرف تمتع «تَمَتُّعُوا حَتَّى حِينَ» دنیاست؛ لذا قید «دنیا» نیز در ترجمه خالی از حجت، از خود آیه نیست.

و سرانجام از آیه بعد «فَعَتَّوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ» به روشنی معلوم می‌شود مهلت داده شده، به این منظور بوده که قوم ثمود به امر خدا باز آیند و فرمان او را گردن نهند؛ لذا این جمله نیز مفاد آیه به حساب می‌آید. علامه نیز مهلت داده شده را چنین بیان فرموده‌اند: «لیرجعوا فیها عن کفرهم و عتوهم و لکن لم ینفعهم ذلک و حقّ علیهم کلمة العذاب».

بله در این میان، عبارت «آن شتر را پی کردند» از این آیه معلوم نمی‌شود؛ لذا لازم بود از دیگر فقرات مجزا شود که با قراردادن آن در گروه این امر محقق شده است؛ البته ناگفته نماند که باید آن را به جای گروه در پراتر قرار می‌دادیم؛ زیرا در کلام علامه وجود دارد و گفته مترجم نیست.

۴. لغزش‌های ترجمه‌ای

منتقد محترم در این بخش، واژه‌هایی چند را بر شمرده‌اند و معادل آنها را در «ترجمه قرآن بر اساس المیزان» جای تأمل و اشکال دانسته‌اند؛ از جمله ترجمه «قوم» به مردم را صحیح شمرده، می‌نویسند:

«این در حالی است که معادل «قوم» واژه‌های «گروه» و «جماعت» است، نه مردم. دلالت قوم بر عموم به شکل عام مجموعه‌ای است (افراد به صورت دست جمعی مورد نظرند)؛ بنابراین قید اجتماع در مفهوم «واژه» قوم وجود دارد، ولی در مفهوم واژه «مردم» وجود ندارد.

و از این تفاوت، نتیجه می‌گیرند می‌توان واژه «مردم» را بر یک فرد نیز اطلاق کرد؛ و اشعاری را شاهد می‌آورند؛ مانند «سگ اصحاب کهف روزی چند/ پی نیکان گرفت و مردم شد» و آن‌گاه واژه گروه را معادل «قوم» پیشنهاد می‌کنند.

پاسخ

اولاً کلمه «جماعة» در عبارت ابن منظور، به معنای جمع مقابل فرد است، نه عام مجموعه‌ای مقابل عام افرادی؛ یعنی همانگونه که کلمه «رجال» حاکی از عده‌ای از مردان است، بر خلاف «رجل» که حکایت از یک فرد دارد کلمه قوم نیز دلالت بر تعدد و کثرت دارد. ابن منظور، خود در معنای کلمه «جماعة» می‌نویسد: «الجماعة: عدد کل شیء و کثرت» و در آن کثرت را قید می‌کند نه کثرت مجموعه‌ای را. او خود در معنای آیه «لَا یَسْخَرُ

قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ» (حجرات: ۱۱) می‌نویسد: «ای رجال من رجال» و ادامه می‌دهد: «وروی عن ابی العباس: النّقر و القوم و الرهط هؤلاء معنایهم الجمع. لا واحد لهم من لفظهم للرجال دون النساء». عبارت «معنایهم الجمع لا واحد لهم من لفظهم» می‌رساند مراد از «جماعة» و «جمع»، معنایی مقابل فرد است نه عام مجموعه‌ای مقابل عام افرادی؛ علاوه بر اینها برخی از لغویین کلمه «جماعة» را در تعبیر خود نیآورده‌اند:

ابن فارس در مقاییس اللغة می‌نویسد: «القوم یقولون جمع امرء و لایکون ذلک الا للرجال». طریحی در مجمع البحرین آورده است: «القوم: الرجال دون النساء لا واحد له من لفظه»، و خلیل در العین می‌گوید: «القوم: الرجال دون النساء». ابن حیان در البحر المحیط می‌نویسد: «القوم: مرادف الرجال و قال الزمخشری: هو فی الاصل جمع قائم».

معلوم نیست منتقد محترم از کجا دریافته‌اند مراد از «قوم» عام مجموعه‌ای است. اگر «قوم» عام مجموعه‌ای باشد، معنای آن در عبارتی نظیر «اکرم القوم» این است که اگر مکلف همه را اکرام کند و تنها یک نفر از قوم را اکرام نکند، گویی هیچ کاری نکرده است؛ در حالی که فهم عرفی اقتضا می‌کند به تعداد افرادی که اکرام کرده، مأجور باشد.

حقیقت این است که «قوم» اسم جمع است و دلالت بر تعدد و کثرت دارد؛ مانند لفظ مردم که اسم جمع است و از تعدد و کثرت حکایت می‌کند.

ثانیاً اگر لفظ مردم در عبارتی نظیر «سگ اصحاب کهف روزی چند/ پی مردم گرفت و آدم شد» در معنای مفرد به کار رفته است، از آن روست که لفظ مردم دارای دو یا چند معناست؛ حقیقتاً یا مجازاً: یکم، خلاق و انسان‌ها؛ دوم، انسان مهذب. در لغت نامه دهخدا آمده است: مردم: آدمی، انس، انسان، آدمیزاد؛ مردم: خلاق، خلق، افراد، اشخاص، آدمیزادگان؛ مردم: انسان مهذب، انسان که دارای انسانیت و مردمی است.

دهخدا شعر معروف سعدی را از جمله شواهد معنای سوم ذکر می‌کند؛ لذا نباید از استعمال لفظ مردم در معنای مفرد نتیجه گرفت که لفظ مردم معنای جمع ندارد و معنای آن با معنای «قوم» متفاوت است. درست مانند کلمه «امة» است که معنای جمعی

روش در مواردی که معادل مناسبی نباشد، بهترین روش به نظر می‌رسد.

نمونه سوم

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ» ترجمه «دو دست ابولهب ناکارآمد باد». منتقد محترم بر ترجمه فوق ایراد گرفته‌اند که در فارسی، تشبیه و جمع به یک شکل بیان می‌شود؛ لذا «يَدَا أَبِي لَهَبٍ» باید اینگونه ترجمه شود: «دستان ابولهب».

پاسخ

سخن در صواب و ناصواب و ضعف و قوت است. آیا اگر کسی بگوید: «دو دست را بشوی یا هر دو چشمت کم سوست؛ یا فلانی هر دو پایش شکسته یا از هر دو گوش ناشنواست»، باید به او ایراد گرفت که در فارسی چون معلوم است شخص دو پا بیشتر ندارد یا دو گوش بیشتر ندارد، باید تعبیر می‌کردی «پاهایش و چشمانش کذا و کذا». قطعاً اینگونه نیست؛ لذا این گفته منتقد: «معادل فارسی تشبیه، جمع است». صحیح نمی‌نماید. در فارسی هر دو استعمال صحیح است؛ هم گوش هایش و هم هر دو گوش اش؛ چشمانش و هر دو چشمش. آیا به نظر منتقد، صحیح است در ترجمه «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ»: نوشته شود «مردانی از کسانی که می‌ترسیدند گفتند» یا الزاماً باید گفت: «دو مرد از کسانی که می‌ترسیدند، گفتند». آشکار است که ترجمه اول نادرست است.

و آیا به نظر ایشان، صحیح است در ترجمه «كَاتْنَا نَحْتًا عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ» نوشته شود: «آنها در زوجیت بندگانی شایسته از بندگان ما بودند»؟ یا الزاماً باید نوشت «آن دو در زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند»؟

۵. ضعف در رساندن پیام به زبان مقصد

منتقد محترم، چهار نمونه آورده‌اند که پاسخ به همه آنها از حوصله این نوشتار خارج است. تنها نمونه اول را که گویا، عنایت بیشتری نسبت به آن داشته‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نمونه اول: ترجمه «بَرِيٌّ» به «برکنار». پیشنهاد: «بری» به «بیزار» ترجمه شود.

بررسی

تبری و برائت، به معنای دور شدن، برکنار شدن، فاصله گرفتن و مانند اینهاست. بسیاری از لغویین به این معنا تصریح کرده‌اند: لذا ترجمه «بری» به برکنار، مطابق لغت است. ولی واژه «بیزار» در ترجمه «بری» دو اشکال دارد و به دلیل

دارد و بسا با عنایت به یک فرد نیز «امة» اطلاق گردد؛ مانند «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلَّهِ» (نحل: ۱۲۰).

ثالثاً، ترجمه «قَوْم» به «گروه» در پیشنهاد منتقد در مواردی معادل مناسبی است، ولی در بسیاری از آیات جایگاهی ندارد؛ مانند «وَمَنْ قَوْمٌ مُّوسَىٰ ...» (اعراف: ۱۵۹) «وَقَوْمٌ إِبْرَاهِيمَ ...» (توبه: ۷۰)، «قَوْمٌ نُوحٍ أَوْ قَوْمٌ هُودٍ أَوْ قَوْمٌ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لُّوطٍ مِنْكُمْ بَعِيدٌ» (هود: ۸۹) و «يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ» (نحل: ۵۹).

رابعاً آیاتی نظیر «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (رعد: ۳) که بسیار است، می‌نماید تفکر در رسیدن به آیات الهی، مشروط به تفکر گروهی و جمعی نیست؛ در حالی که اگر واژه «قوم» و معادل پیشنهادی، یعنی «گروه» حاکی از عام مجموعی باشد، باید گفت آیه یادشده و نظایر آن دلالت می‌کند بر اینکه تفکر فردی بی‌ثمر است؛ در حالی که آیه «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ» (سبأ: ۴۶) در مسئله نبوت به تفکر فردی ترغیب می‌کند.

نمونه دوم

جملاتی نظیر «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» اینگونه ترجمه شده است: «چه چیز تو را آگاه کرده است که شب قدر چیست؟» منتقد محترم ایراد گرفته‌اند که ترجمه فوق، تحت اللفظی است؛ ولی غرض از آیه را که بیان عظمت و بزرگی شب قدر است، نمی‌رساند؛ سپس پیشنهاد کرده‌اند به جای آن نوشته شود: «تو چه دانی که شب قدر چیست؟»

پاسخ

باید اعتراف کرد: آری ترجمه تحت اللفظی یادشده، وافی به غرض نیست؛ ولی جمله پیشنهادی نیز گویای پیام آیه نیست و عظمت و فخامت را نمی‌رساند؛ بلکه فهم عرفی این جمله، این است که این امر ربطی به تو ندارد؛ مانند: «میان عاشق و معشوق رمزی است/ چه داند آن که اشتر می‌چراند».

بیت یادشده چه تفاوتی با «تو چه دانی روز داوری چیست» در ترجمه «وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْقَضَاءِ» دارد؟ لذا ما ترجمه تحت اللفظی را برگزیدیم و به پیام آیه تصریح کردیم: «چه چیز تو را آگاه کرد، که شب قدر چیست و چه عظمتی دارد؟». این

این دو اشکال، «ترجمه قرآن بر اساس میزان» از آن بری بوده، فاصله گرفته است.

اشکال اول: در کلمه «بیزار» معنای دور شدن و فاصله گرفتن نهفته نیست. چه بسا آدمی از چیزی بیزار است، ولی چون «کنه» به او چسبیده است و هیچ فاصله‌ای با آن ندارد؛ بلکه چه بسا آدمی از کسی بیزار است، ولی ناگزیر است همنشین و همراه و همگام او باشد و با او زندگی کند.

اشکال دوم: در معنای بیزاری، تنفر و اشمئزاز نهفته است؛ در حالی که چه بسا آدمی از کسی یا چیزی فاصله می‌گیرد، ولی از او تنفر ندارد و حتی ممکن است آن را ناخوشایند بداند، ولی از آن تنفر نداشته باشد. مریم (س) از اینکه فرزندی چون عیسی را به دنیا آورد، بسیار ناخرسند بود که فرمود: «يَا لَيْتَنِي مَتَّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا نَسِيًّا» (مریم: ۲۳)؛ ولی هرگز از آن تنفر نداشت و بیزاری نجست؛ لذا اگر امر مکروه را نیز در معنای تبری و برائت لازم بدانیم: چنان که راغب در مفردات تصریح کرده است، باز هم معنای بیزاری از آن بر نمی‌آید. بله بر اساس آنچه مفردات آورده و علامه نیز آن را حکایت کرده‌اند، واژه «برکنار» حاوی همه معنا نیست و کاستی دارد.

فصل دوم: مطابقت با تفسیر میزان

این فصل در دو بخش ارائه شده است: بخش اول مغایرت با میزان؛ بخش دوم، چندگانگی در حذف یا انعکاس مطالب میزان.

بخش اول مغایرت با میزان

منتقد محترم در این بخش، نمونه‌هایی را یاد کرده‌اند که در آنها «ترجمه قرآن بر اساس میزان» با تفسیر میزان مغایر است.

نمونه اول: ترجمه «اللّه» به «خداوند» به این لحاظ که «اللّه» از دیدگاه علاوه علم است، ولی معادل آن، یعنی «خداوند» علم نیست، بلکه وصف است؛ زیرا «وند» پسوندی است که بر معانی چندی دلالت می‌کند؛ از جمله «شبهت» و «صاحب».

بررسی

ای کاش این اشکال مطرح نمی‌شد؛ زیرا هم وزن و هم سیاق دیگر ایرادات نیست. به هر حال پاسخ این است که اولاً اگر آنگونه که منتقد محترم درباره «خداوند» تحلیل کرده‌اند، درباره کلمه «خدا» نیز تحلیل شود، به این نتیجه می‌رسیم که «خدا» نیز معنای وصفی دارد.

حضرت آقای خادمی از مراجع بنام اصفهان، در کتاب عقاید خویش، با این مضمون نوشته‌اند: خدا، یعنی «خودآ»، همان موجودی که علت پدید آوردن ندارد. خود بوده و وجودش از

خود اوست؛ یعنی واجب الوجود است.

در لغت نامه دهخدا نیز می‌خوانیم: گفته‌اند «خدا» به معنی خود آینده است؛ چه مرکب است از کلمه «خود» و کلمه «آ» که صیغه امر از آمدن و ظاهر است که امر به ترکیب اسم، معنی اسم فاعل پیدا می‌کند و چون حق تعالی به ظهور خود به دیگری محتاج نیست، لهذا به این وصف خوانده‌اند.

ثانیاً اگر فرض شود خداوند در اصل، معنای وصفی داشته، امروز اگر مطلق ذکر شود، معادل «خدا» دانسته می‌شود. مگر نه این است که «فولادوند»، یعنی سخت و محکم چون فولاد؛ ولی همین لفظ می‌تواند نام شخصی مانند مترجم محترم جناب آقای فولاد قرار گیرد و معنای شباهت از آن رخت بر بندد؛ لذا در لغت نامه، دهخدا نیز لفظ خداوند را در یک معنا مرادف خدا، خدای، پروردگار و اللّه تعالی دانسته است.

خداوند... نامی از نام‌های الهی، خدا، خدای، پروردگار، اللّه تعالی.

ثالثاً در بسیاری از کلمات بزرگان و اشعار شعرا از قدیم و جدید، واژه «خداوند» به عنوان نام الهی به کار رفته است. بنا به نوشته جناب دکتر بهاء الدین خرمشاهی «خداوند» از لفظ «خدا» محترمانه تر است و بهتر است در ترجمه «اللّه» از این واژه استفاده شود.^۴

با توجه به آنچه یاد شد، «خداوند» و «خدا» از لحاظ اسمی برابرند؛ لذا اشکال دوم ایشان نیز مبنی بر تفاوت ترجمه «اللّه» به خدا و خداوند، در «ترجمه قرآن بر اساس میزان» وارد نیست و آن تفاوت‌ها خود، دلایلی دارد؛ چنانچه غالب مترجمان در ترجمه «بسم اللّه الرحمن الرحیم» از واژه خداوند استفاده کرده‌اند و در دیگر موارد از «خدا» یا «خداوند».

نمونه دوم

می‌گویید پروردگارا، این عمل اندک را از ما بپذیر. در ترجمه «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (بقره: ۱۲۷). اشکال: تقدیر «می‌گویید» بر خلاف نظر علامه است.

۴. در نامه‌ای به اینجانب در جواب نظر خواهی درباره «ترجمه قرآن بر اساس میزان».

بیزار
۱۲۵
تذکره

نمونه چهارم

متفقد محترم، ترجمه آیات ۳۱ و ۳۲ سوره مؤمنون را عنوان کرده‌اند و کلمات و جملاتی چند از آن را از اضافات مترجم دانسته، تصریح کرده‌اند در المیزان وجود ندارد.

«ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ * فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ».

ترجمه: سپس در پی آنان نسلی دیگر (قوم ثمود) را پدید آوردیم و در میانشان پیامبری از خودشان به رسالت فرستادیم، با این پیام که خداوند یکتا را پرستید که شما را جز او معبودی شایسته پرستش نیست. آیا از کیفر او پروا نمی‌کنید که به یکتایی او کفر می‌ورزید؟

آن بزرگوار، عبارت‌های ذیل را اضافات مترجم دانسته‌اند:
 ۱. (قوم ثمود)؛ ۲. با این پیام؛ ۳. یکتا؛ ۴. شایسته پرستش؛
 ۵. از کیفر او؛ ۶. که به یکتایی او کفر می‌ورزید.

پاسخ

اما «قوم ثمود». علامه طباطبایی پس از تفسیر آیات مربوط به قومی که سخن درباره آنهاست، ذیل آیه ۴۱ سوره فرموده‌اند:

ولم یصرح باسم هؤلاء القوم الذی أنشأهم بعد قوم نوح ثم اهلکهم و لا باسم رسولهم و لیس ببعید ان یکنوا ثمود قوم صالح فقد ذکر الله سبحانه فی قصتهم فی مواضع من کلامه انهم کانوا بعد قوم نوح و قد اهلکوا بالصیحة.

بنابراین «قوم ثمود» از کلام علامه استفاده می‌شود و چون ایشان آن را از آیات مربوطه استفاده نکرده‌اند و آن را از آیات دیگر استفاده نموده‌اند بر اساس مبنایی که پیشتر بیان شد، آن را در پراکنش قرار دادیم.

اما «با این پیام». حرف «آن» در «ان اعبدو الله» تفسیریه است. علامه طباطبایی در موارد مشابه به این معنا تصریح کرده‌اند و مفاد «ان» تفسیری و ملاحظه جمله «مفسره» جز این معنا نمی‌تواند باشد.

اما «یکتا»؛ علامه طباطبایی در آیه ۲۳ همین سوره که مضمون همین آیه آمده است، در تفسیر عبارت «اعبدو الله مالکم ...» فرموده‌اند: «فقوله لقومه الوثنيين: «اعبدو الله» فی معنی ان یقال: «اعبدو الله وحده ...».

قید «وحده» در عبارت علامه، همان است که در ترجمه با واژه «یکتا» منعکس شده است.

اما «شایسته پرستش»؛ می‌دانیم در عباراتی مانند «لا اله الا الله»، «لا اله الا هو» و «مالکم من اله غیره» و نظایر آن، این سؤال مطرح است که بت پرستان، معبودان متعددی داشتند. آنها در پی طرح مسئله توحید، شگفت زده می‌گفتند: «أجعل

پاسخ

اشکال وارد است و به غفلتی که سرزده، ادغان می‌شود.

نمونه سوم

ترجمه «وامر بالمعروف» «و به شایسته که دین و خرد آن را به نیکی می‌شناسد، فرمان ده»، «که دین و خرد آن را به نیکی می‌شناسد»، در عبارت علامه نیست.

پاسخ

بسا علامه طباطبایی در بیان آیات، نه از معنای واژه‌ها سخن گفته باشند، نه از ترکیب نحوی کلمات و نه از ساختار صرفی؛ در اینگونه موارد چنان که در پی نوشت ترجمه بدان اشاره شده است، بنای ما بر آن بوده که به موارد مشابه در المیزان مراجعه کنیم و آیه مورد بحث را بر حسب موارد مشابه ترجمه نماییم؛ مگر با دقت در آیه و کلمات علامه دریابیم که در موردی به دلیلی خاص، معنایی را یاد کرده‌اند.

و چنانچه در المیزان یافت نشد، معنای کلمه را از مفردات راغب اخذ می‌کنیم؛ زیرا دریافتیم که آن بزرگوار در معانی واژه‌ها عنایت خاصی به مفردات راغب نشان داده، در بسیاری از موارد، بل اکثر موارد از این کتاب بهره برده‌اند. مفردات نیز در معنای «معروف» می‌نویسد: «المعروف اسم لكل فعل يعرف بالعقل او الشرع حسنه».

علامه خود نیز در مواضع مختلفی به این معنا اشاره دارند. در مجلد دوم، صفحه ۲۳۶ می‌نویسد: «فالمعروف يتضمن هداية العقل و حکم الشرع و فضيلة الخلق الحسن».

علاوه بر اینها، کلمه «معروف» به معنای «شناخته شده» است و بر اساس نظر علامه در مواضع مختلف، منشأ شناخت یا عقل است یا شرع یا الهام الهی که آن هم به نوعی به شرع باز می‌گردد. ذیل آیه ۲۰ سوره لقمان: «بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر»، می‌نویسند:

و المقابلة بين العلم و الهدى و الكتاب تلوح بان المراد بالعلم ما هو مكتسب من حجة عقلية و بالهدى ما يفيضه الله بالوحي او الالهام و بالكتاب الكتاب السماوي المنتهى اليه تعالى بالوحي النبوي و لذلك وصفه بالمنير فهذه طرق ثلاث من العلم لا رابع لها.

الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» (ص: ۵). با این وصف از چه روی خداوند می فرماید: معبودی جز خدا وجود ندارد؟ (مالکم من اله غیره) در پاسخ گفته اند: مراد از نفی معبود، نفی معبود به حق است. علامه نیز همین را فرموده اند؛ از جمله در مجلد ۹، صفحه ۲۴۶ فرموده اند: «فقله «لا اله الا هو» يدل على نفى حق الثبوت عن الآلهة التي تثبت من دون الله فان الاله هو المعبود الذى من حقه ان يعبد».

اما «کیفر او» و «که به یکتایی او کفر می ورزید». در آیه ۲۳ سوره، نظیر این داستان و عبارات آمده است: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ؟» و علامه متعلق انتفاء را عذاب الهی دانسته اند و فرموده اند: «افلا تتقون عذابه»، و اضافه می کنند «حيث لاتعبدونه و تكفرون به».

با توجه به آنچه گذشت، معلوم شد برخلاف نظر منتقد محترم، تمام آنچه ایشان اضافات مترجم دانسته اند، همه از بیانات علامه است و حتی یک حرف آن هم از مترجم نیست.

نمونه پنجم و ششم

«تلکم» در آیه «تلکم اللجنة» و «تلک» در «تلک آیات الكتاب» به نظر علامه، حکایت از عظمت و بزرگی دارد؛ چرا این معنا منعکس نشده است.

پاسخ

چنانچه تعداد اسم اشاره همراه «لام»، مانند مثال های یاد شده اندک باشد، آوردن جمله یا واژه ای مانند «این آیات با عظمت و شرافت» یا «این آیتی که عظمت آن آشکار است» که گویای عظمت و فخامت است، مشکلی ندارد؛ ولی به دلیل فراوانی این کلمه، افزودن واژه هایی همانند آنچه ذکر شد، ملالت آور است؛ مانند ترجمه تأکیدهای فراوان در یک بخش از آیات.

نمونه هفتم

پیشنهاد منتقد محترم در ترجمه «لطیف»، مناسب تر از آن چیزی است که در ترجمه آمده است؛ در حقیقت اذعان می شود اشکال ایشان در انعکاس معنای لطیف، وارد است.

بخش دوم: چندگانگی در حذف یا انعکاس مطالب المیزان

منتقد محترم در این بخش، با اذعان به اینکه نمی توان همه مطالب علامه در ۲۰ مجلد را در ترجمه منعکس کرد و ناگزیر به گزینش هستیم و طبعاً نیازمند معیاری برای گزینش هستیم، بیان کرده اند: شاهد برخورد سلیقه ای مترجم بوده اند؛ در مواردی مطلب علامه منعکس شده و در مواردی دیگر بیان علامه منعکس نشده است؛ در حالی که تفاوتی نبوده است. سپس نمونه هایی را یاد کرده اند:

نمونه اول

«أَيَّمَا نَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ».

ترجمه: گمان نکنید که اگر در جهاد حضور نیافتید، از مرگ در امان می مانید. هر کجا باشید، شمارا مرگ در می رسد، هر چند در دژهایی استوار و مرتفع به سر برید و اگر خیرری به آنان رسد، می گویند این از جانب خداست و اگر شرری به ایشان رسد، می گویند: این از جانب توست.

اشکالات:

۱. منظور از «خیر»، فتح، ظفر و غنیمت است؛ ولی در ترجمه منعکس نشده است.

۲. منظور از «شر»، قتل، جرح و بلواست که در ترجمه منعکس نشده است.

۳. منظور از استناد شر به پیامبر (ص) ضعف رأی است. به این نکته هم اشاره نشده است. این در حالی است که ارتباط آیه با قبل بیان شده است که سیزده کلمه را به خود اختصاص داده است.

پاسخ

از جمله اشکالات منتقد محترم، طولانی بودن ترجمه است. حال اگر این گونه موارد نیز بدان اضافه شود، چه خواهد شد؟! و آن بزرگوار چه خواهند گفت!

به هر حال بدیهی است که باید مطالب علامه گزینش می شد و ممکن نبود تمام آنچه را آن بزرگوار در بیان آیات آورده اند، منعکس نمود. آنچه در این میان بر همه چیز سبقت داشت، رسیدن به هدف ترجمه بود و بیان وجه ارتباط آیات با یکدیگر از مسائل مهم در فهم قرآن کریم است که باید بر آن اصرار داشت؛ مبادا خواننده عام گمان برد قرآن کتابی گسسته و مطالبش نامرتبط است؛ از این رو وجه ارتباط در ترجمه آیه مورد نقد، در اولویت بود و منعکس شد؛ اما ضرورت تعیین مصادیق «شر» یا «خیر» احساس نمی شد؛ زیرا خوانندگان چون دریابند سخن از جنگ و جهاد است، خواه ناخواه از «خیر» چیزی جز فتح و پیروزی و مانند اینها نمی فهمند و از «شر»، قتل و جرح و مانند اینها را

بود، بر غنای ترجمه افزوده می شد!

ثانیاً مهم در آیه شریفه، این است که مشرکان و عقایدشان بر حدس و گمان استوار بود؛ اما اینکه منشأ آن پیروی از پیشینیان بوده، آیه شریفه بدان عنایت نکرده است و فهم آیه نیز منوط به بیان این مطلب نیست؛ لذا انعکاس آن ضروری نمی نماید.

نمونه سوم

انتقاد شده که علامه طباطبایی، «دابة» در آیه ۴۵ سوره فاطر را به «انسان‌ها» تفسیر کرده اند. چرا به این مطلب تصریح نشده است؟

پاسخ

علامه طباطبایی پس از آنکه «دابة» را به انسان‌ها تفسیر کرده اند، در پی آن فرموده اند: «و احتمال ان یكون المراد کل ما یدب فی الارض من حیوان»؛ سپس هلاکت غیرآدمیان را با آیه «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» (بقره: ۲۹) امری ناموجه ندانسته اند.

طرح احتمال و سپس رفع اشکال از آن، در کلام علامه می نماید که احتمال یادشده در نظر ایشان احتمال ناصوابی نیست، بلکه احتمالی درخور است؛ در عین حال اگر سخن علامه به همین جا ختم می شد، باید اذعان می کردیم نظر ایشان درباره «دابة»، انسان‌هاست، نه معنایی عام که انسان‌ها از مصادیق آن باشند؛ ولی در جایی دیگر از تفسیر المیزان به عام بودن معنای «دابة» در این آیه تصریح می کنند. ایشان در اینکه حیوانات نیز حشر و نشری دارند، می فرمایند: «و یؤیده ظاهر قوله تعالی: "و کَوُّیُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ بِمَا کَسَبُوا مَا تَرَکَ عَلٰی ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ ... " (فاطر: ۴۵). فَاِنَّ ظَاهِرَهُ اَنْ ظَلَمَ النَّاسَ کُلَّ مَا یَسْمٰی «دَابَّةً» الْاِنْسَانَ وَ سَائِرَ الْحِیْوَانَاتِ فَکَانَ ذَلِکَ مُسْتَعْقِباً لِانْ یَهْلَکَ اللّٰهُ تَعَالٰی کُلَّ دَابَّةٍ عَلٰی ظَهْرِهَا وَ اِنْ ذَکَرَ بَعْضُهُمْ: اَنْ الْمُرَادُ بِالْاِبْرَةِ فِی الْاٰیَةِ خُصُوصَ الْاِنْسَانَ» (المیزان، ج ۷، ص ۷۷).

در این بیان، عام بودن معنای «دابة» را پذیرفته اند و خاص بودن آن را به برخی از مفسران نسبت داده اند؛ لذا نظر دقیق علامه در این خصوص برای ما آشکار نشد و طبعاً به ترجمه ظاهر لفظ اکتفا کردیم؛ ضمن اینکه به دلیل بیان یادشده و نیز طرح احتمال در آیه مورد بحث و استدلال بر آن، می توانیم مدعی شویم معنای عام «دابة»، خلاف نظر علامه نیست.

تداعی می کنند؛ علاوه بر اینکه آنچه علامه در بیان «خیر» و «شر» فرموده اند، نمونه هایی از مصادیق «خیر» و «شر» است، نه همه مصادیق. در اینگونه موارد، ذکر مصداق این توهّم را برای خواننده ایجاد می کند که مراد همین است و بس، و این خود هم خلاف مفاد آیه است و هم خلاف نظر علامه طباطبایی.

اما مورد سوم، یعنی «هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ»، شاید علت عدم انعکاس مطلب یادشده، یعنی پِیْشِنَهَادِ مُتَقَدِّمِ مُحْتَرَمِ (این از بی کفایتی تو بود)، نگاهداشت حرمت پیامبر (ص) بوده است و شاید علت آن، دو معنای مختلفی بوده که علامه در جمله مذکور بیان داشته و ترجیحی یاد نکرده اند؛ و چون ترجمه یادشده، شامل هر دو مورد می شده، بدان اکتفا گشته است.

ولی این نکته را نیز نمی توان نادیده گرفت که آدمی، هر چند بر آن باشد که بر میزان آیین نامه‌ها و معیارها حرکت نماید و از اعمال سلیقه خودداری کند، ولی بسا ناگزیر به اعمال سلیقه می شود؛ زیرا معیارها و آیین نامه‌ها هر چند بسیار دقیق و حساب شده باشند، به مواردی برخورد می شود که در آیین نامه‌ها نیامده و معیارهای نوشته شده آنها را پوشش نمی دهد. طبعاً سلیقه مجری کارگشا خواهد بود؛ لذا با این سخن کلی مخالفت نمی شود که شاید در گزینش، اعمال سلیقه نیز شده باشد، ولی حجت ما ناگزیری طبیعی از آن است.

نمونه دوم

در ترجمه «مَا یَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا» (یونس: ۳۶) آمده است: «بیشترشان جز از پی گمان نمی روند». منتقد محترم فرموده اند: چون علامه بیان کرده اند که «اما الاکثرون فانما اتبعوا آباةهم تقلیداً لهم لحسن ظنهم ...»، در ترجمه آورده شود: «بیشترشان به تقلید از پدران خود جز از پی گمان نمی روند».

پاسخ

اولاً همان اشکالی که منتقد به مترجم داشته اند، خود بدان در افتاده اند. در کلام علامه آمده است: «لحسن ظنهم بهم». چرا ایشان این جمله را در پیشنهاد خود نیاورده اند و در انعکاس مطالب علامه، سلیقه‌ای عمل کرده اند؟! به قول خودشان اگر بیان می کردند: «حسن ظن آنان به پیشینیان موجب تقلیدشان